خانه‌ای از ترس

درباره شرلی جکسون و تسخیر عمارت هیل



ادبیات وحشت

الهه دره‌شامی
روزنامه‌نگار

در تاریخ ادبیات وحشت، بعضی نویسندگان با هیولاها، خون و اجساد، ماندگار شده‌اند و بعضی دیگر با چیزی بسیار ترسناک‌تر: با این پرسش که نکند آنچه می‌بینیم، اصلاً بیرون از ذهن ما وجود نداشته باشد؟ شرلی جکسون از دسته دوم است. او نویسنده‌ای است که وحشت را از قلعه‌های قرون وسطایی و هیولاهای آشکار به خانه‌های معمولی، خانواده‌ها، شهرهای کوچک و ذهن آدم‌های ظاهراً عادی آورد. به همین دلیل است که بیش از ۶۰ سال پس از مرگش، هنوز وقتی درباره ادبیات وحشت روان‌شناختی حرف می‌زنیم، نام او به میان می‌آید؛ زنی که از تاریکی‌های زندگی روزمره داستان ساخت.

جهان جکسون

شرلی جکسون، ۱۴ دسامبر ۱۹۱۶ در سان‌فرانسیسکو به دنیا آمد و کودکی‌اش را در برلینگیم کالیفرنیا گذراند. از نوجوانی شعر و داستان می‌نوشت و بعدها مدتی در دانشگاه روچستر تحصیل کرد، اما آن را رها کرد و به‌طور جدی‌تری به نوشتن پرداخت. زندگی ادبی او سرانجام به انتشار بیش از ۲۰۰ داستان و ۶ رمان انجامید.

اما اگر قرار باشد تنها با یک اثر، او را به خواننده معرفی کنیم، احتمالاً نخستین انتخاب «لاتاری» خواهد بود؛ داستان کوتاهی که در سال ۱۹۴۸ در مجله «نیویورکر» منتشر شد و واکنش‌هایی به‌شدت منفی و حیرت‌زده برانگیخت. خوانندگان بسیاری از پایان خشونت‌آمیز و تکان‌دهنده داستان خشمگین شدند و جکسون نامه‌های اعتراضی فراوانی دریافت کرد. «لاتاری» در ظاهر داستانی درباره یک مراسم سنتی در یک شهر کوچک آمریکایی است، اما جکسون خیلی زود نشان می‌دهد پشت نظم اجتماعی، آداب و روابط محترمانه، خشونتی عمیق و پذیرفته‌شده پنهان است. همین ویژگی بعدها در رمان‌هایش نیز ادامه پیدا کرد؛ جامعه‌ای که ظاهراً طبیعی است، خانه‌ای که ظاهراً امن است و آدم‌هایی که ظاهراً سالم‌اند، در آثار جکسون معمولاً چیزی را پنهان می‌کنند.

این نکته برای فهم «تسخیر عمارت هیل» اهمیت زیادی دارد. جکسون اساساً نویسنده «جن‌زده شدن» نیست؛ نویسنده «جن‌زدگی ذهن» است. دختران، مادران، همسران، خانواده‌ها و خانه‌ها در آثار او دائماً در معرض نوعی فشار نامرئی قرار دارند. خود دنیای عادی به‌تدریج چنان ناآشنا می‌شود که خواننده دیگر نمی‌داند باید از جهان بیرون بترسد یا از ذهن شخصیت. جکسون در سال‌های زندگی‌اش همیشه آن‌طور که امروز می‌شناسیم، به‌عنوان یک نویسنده جدی ادبیات وحشت پذیرفته نشده بود. تصویر عمومی او گاهی زیر سایه زندگی خانوادگی، شوخ‌طبعی، حضورش در مجلات زنان و حتی تصویری که از خودش به‌عنوان زنی علاقه‌مند به جادو و امور مرموز ارائه می‌کرد، قرار می‌گرفت. پژوهش‌های جدیدتر اما او را یکی از چهره‌های مهم و نویسنده‌ای بسیار جدی در زمینه اضطراب، انزوا و فشارهای اجتماعی می‌دانند. این بازنگری در آثار جکسون بی‌دلیل نیست. او در داستان‌هایش بارها به تجربه‌هایی مانند بیگانگی، ترس، فوبیا، پارانویا و ازهم‌گسیختگی روانی پرداخته است. دخترش نیز بعدها درباره آثار مادرش اشاره کرده که جکسون اغلب به‌گونه‌ای می‌نوشت که خواننده نمی‌توانست مطمئن باشد اتفاقات واقعاً رخ داده‌اند یا در ذهن شخصیت شکل گرفته‌اند. جکسون همچنین نویسنده‌ای بود که زندگی زنان را در فضای اجتماعی دهه‌های مختلف آمریکا با حساسیتی خاص دنبال می‌کرد. زنانی که باید همسر، مادر، دختر یا مراقب باشند و کمتر فرصت دارند فردیت مستقلی برای خود بسازند، در آثار او زیاد دیده می‌شوند. از همین زاویه، «تسخیر عمارت هیل» را می‌توان داستانی درباره یک خانه تسخیرشده دانست؛ اما می‌توان آن را داستان زنی هم دانست که تمام عمرش در خانه‌ای دیگر، در نقش دختر و مراقب، محبوس بوده است.

شرلی جکسون در سال ۱۹۶۵ و در ۴۸ سالگی درگذشت. با این حال، مرگ زودهنگام او به پایان حضورش در ادبیات منجر نشد. برعکس، آثارش در دهه‌های بعد دوباره کشف شدند و اقتباس‌های سینمایی، تلویزیونی و تئاتری متعددی از آنها شکل گرفت. امروزه «تسخیر عمارت هیل» یکی از مهم‌ترین نمونه‌های ادبیات خانه تسخیرشده به شمار می‌رود و تأثیر آن را می‌توان در آثار نویسندگانی مانند استیون کینگ نیز دید.

نکته جالب این است که جکسون ظاهراً ایده «تسخیر عمارت هیل» را از گزارشی درباره گروهی از پژوهشگران امور ماورایی در قرن نوزدهم گرفت که برای بررسی یک خانه ظاهراً تسخیرشده مدتی در آن اقامت کرده بودند، اما چیزی که توجه او را جلب کرد، صرفاً داستان ارواح نبود؛ بلکه انگیزه‌ها و شخصیت‌های متفاوت کسانی بود که وارد خانه می‌شدند. به بیان دیگر، خود جکسون ایده را از «خانه ارواح» گرفت، اما آن را به «خانه آدم‌ها» تبدیل کرد و شاید همین دقیقاً راز ماندگاری او باشد. جکسون به ما یادآوری می‌کند که برای ترساندن خواننده همیشه لازم نیست چیزی از تاریکی بیرون بیاید. گاهی کافی است چیزی را که در روشنایی روز پنهان کرده‌ایم، نشان بدهیم.

تبدیل خانه به شخصیت اصلی

«تسخیر عمارت هیل» سال ۱۹۵۹ منتشر شد و از همان ابتدا توجه منتقدان را جلب کرد. در آن زمان نیز کتاب با استقبال قابل‌توجهی روبه‌رو شد؛ ادموند فولر در ستون نقد «نیویورک‌تایمز»، شرلی جکسون را یکی از بهترین نویسندگان زمان خود در زمینه داستان‌های رازآلود و تسخیرشده دانست. سال‌ها بعد، استیون کینگ نیز این رمان را در شمار آثار بزرگ ادبیات وحشت قرار داد.

داستان از جایی شروع می‌شود که دکتر مونتگ، پژوهشگری علاقه‌مند به پدیده‌های ماورایی، گروهی کوچک را برای اقامت در عمارت هیل گردهم می‌آورد. عمارت‌خانه‌ای قدیمی و بدنام است که سابقه‌ای از مرگ و اتفاقات غیرعادی دارد. لوک، وارث آینده خانه، تئودورا، زنی با تجربه‌هایی غیرعادی و الینور ونس، زنی سی‌ودو ساله که سال‌های طولانی زندگی خود را صرف مراقبت از مادر بیمارش کرده، وارد خانه می‌شوند.

در نگاه اول، ساختار رمان بسیار آشناست: یک خانه قدیمی، چند نفر کنجکاو، گذشته‌ای تاریک و اتفاقات غیرقابل توضیح. اگر جکسون فقط همین عناصر را کنار هم قرار می‌داد، احتمالاً «تسخیر عمارت هیل» امروز یک داستان ترسناک کلاسیک اما معمولی بود. نقطه قوت کتاب این است که او تقریباً بلافاصله قواعد چنین داستانی را به هم می‌زند. در یک داستان معمولی خانه ارواح، سؤال اصلی این است: «چه چیزی در خانه وجود دارد؟» اما در رمان جکسون، سؤال مهم‌تر این است: «چه چیزی در ذهن آدم‌هایی که وارد خانه می‌شوند وجود دارد؟» این تغییر کوچک، تمام این دو با هم فرق دارند. ترساندن معمولاً لحظه‌ای است؛ معذب کردن ماندگارتر است. ممکن است هنگام خواندن یک صحنه از جا بپرید، اما چیزی که جکسون می‌سازد این است که بعد از بستن کتاب هم به خانه خودتان نگاه کنید و لحظه‌ای فکر کنید: «اگر این صدا از جایی دیگر آمد چه؟»

یکی از نقدهای مثبت مهم درباره رمان دقیقاً به همین مسأله اشاره می‌کند: وحشت اصلی کتاب الزاماً در خود عمارت یا اتفاقات آن نیست، بلکه در قسمت‌های ناشناخته ذهن شخصیت‌ها و حتی ذهن خواننده شکل می‌گیرد. الینور از این نظر قربانی مناسبی برای عمارت است. او بیش از هر چیز به دنبال تعلق داشتن است. سال‌ها به خانواده‌ای تعلق داشته، اما احساس نکرده که واقعاً برای خودش زندگی کرده است. حالا خانه‌ای پیدا می‌شود که انگار او را می‌خواهد. این ایده بسیار ترسناک‌تر از یک روح سرگردان است. روح معمولی می‌خواهد انتقام بگیرد؛ اما عمارت هیل می‌خواهد الینور را صاحب شود و برای زنی که تمام عمرش آرزوی یک «خانه» را داشته، این وسوسه می‌تواند بسیار خطرناک باشد.

از این زاویه، رمان را می‌توان نقدی بر مفهوم خانه در جامعه دهه ۱۹۵۰ آمریکا نیز دانست. خانه ایده‌آل آمریکایی در آن دوره قرار بود محل آرامش و خوشبختی باشد، اما جکسون نشان می‌دهد همین خانه می‌تواند فضایی برای سرکوب، تنهایی و از بین رفتن فردیت باشد. پژوهش‌های جدید درباره رمان نیز بر ارتباط میان عمارت هیل، نقش‌های جنسیتی و فشارهای اجتماعی بر زنان تأکید کرده‌اند. تئودورا نیز در این میان اهمیت دارد. رابطه او و الینور یکی از بخش‌های جذاب کتاب است، زیرا الینور برای نخستین‌بار در سال‌های اخیر احساس می‌کند با انسانی روبه‌رو شده که می‌تواند او را بفهمد. اما حس مالکیت، حسادت و ناامنی به‌تدریج این رابطه را پیچیده می‌کند. جکسون در اینجا یک بار دیگر مرز میان «دیگری» و «خود» را محو می‌کند. الینور فقط از خانه نمی‌ترسد؛ از خواسته‌های خودش، از تنهایی خودش و از اینکه ممکن است هیچ جایگاهی در جهان بیرون نداشته باشد نیز می‌ترسد.

حتی طنز ظریف رمان نیز شایسته توجه است. کتاب تماماً تاریک و جدی نیست. شخصیت‌هایی مانند خانم مونتگ با علاقه عجیب و تقریباً سرگرم‌کننده‌اش به امور ماورایی، لحظاتی از طنز ایجاد می‌کنند. همین طنز باعث می‌شود وحشت داستان طبیعی‌تر شود. زندگی واقعی نیز فقط از ترس تشکیل نشده است؛ آدم‌ها وسط بدترین موقعیت‌ها هم شوخی می‌کنند، بحث می‌کنند و رفتارهای مضحک دارند.

از نظر نثر نیز شرلی جکسون بسیار حساب‌شده عمل می‌کند. جمله‌ها اغلب آن‌قدر روشن‌اند که خواننده احساس می‌کند همه چیز را می‌فهمد، اما معنای کلی صحنه دائماً از دستش فرار می‌کند. این تناقض یکی از مهم‌ترین دستاوردهای کتاب است: زبان ساده به ساختن وضعیت پیچیده کمک می‌کند. نقطه قوت دیگر رمان این است که وحشت را به تصویر وابسته نمی‌کند. در بسیاری از آثار ژانر وحشت، هیولا یا روح زمانی ترسناک است که دیده شود. اما در «تسخیر عمارت هیل»، چیزی که دیده نمی‌شود اغلب از هر تصویری ترسناک‌تر است.



تسخیر عمارت هیل
- نویسنده: شرلی جکسون
- مترجم: نیلوفر رحمانیان
- انتشارات: خوب
- تعداد صفحات: ۲۴۸ صفحه
- قیمت: ۶۹۰۰۰۰ تومان

ضعف‌های تسخیر عمارت هیل

البته کتاب ضعف‌هایی هم دارد. مهم‌ترین ضعف احتمالی برای خواننده امروزی، ریتم آن است. رمان کوتاه است، اما بخش زیادی از آن صرف گفت‌وگو، توصیف فضا و حالات ذهنی شخصیت‌ها می‌شود. اگر خواننده انتظار یک داستان پرحادثه را داشته باشد، ممکن است احساس کند اتفاقات زیادی رخ نمی‌دهد. ضعف دوم، وابستگی شدید رمان به ذهن الینور است. این ویژگی از یک طرف نقطه قوت کتاب است، چون تجربه روانی او را بسیار عمیق می‌کند، اما از طرف دیگر باعث می‌شود به بعضی شخصیت‌های فرعی کمتر از آنچه انتظار داریم پرداخته شود. خواننده بیشتر از آنکه با یک گروه کامل از شخصیت‌ها زندگی کند، در عمل در ذهن الینور گیر می‌افتد. ضعف سوم این است که بخشی از جذابیت کتاب وابسته به تحمل ابهام است. اگر خواننده دوست داشته باشد در پایان همه‌چیز روشن شود، احتمالاً پایان رمان او را راضی نمی‌کند. اما اگر ابهام را بخشی از تجربه ادبی بداند، پایان دقیقاً همان چیزی است که باید باشد. در واقع می‌توان گفت «تسخیر عمارت هیل» کتابی نیست که بخواهد معما را حل کند؛ کتابی است که می‌خواهد معما را به درون خواننده منتقل کند و این تفاوت بزرگی است. به همین دلیل است که اقتباس‌های تصویری از این اثر نیز لزوماً بازگویی مستقیم کتاب نیستند. سریال نتفلیکس به همین نام که در سال ۲۰۱۸ ساخته شد، عناصر، شخصیت‌ها و ایده‌های جکسون را بسیار آزادانه گسترش داد و داستان متفاوتی ساخت. پژوهش‌های جدید نیز نشان داده‌اند که این اقتباس چگونه مضامین اصلی جکسون، از جمله خانه، خانواده و فشارهای روانی را به شکلی تازه بازسازی کرده است. اما برای قضاوت درباره خود رمان باید اقتباس‌ها را کنار گذاشت.

«تسخیر عمارت هیل» بیش از آنکه درباره یک خانه باشد، درباره انسانی است که تمام عمر دنبال خانه‌ای برای خودش بوده و سرانجام خانه‌ای پیدا می‌کند که شاید بیش از حد مشتاق پذیرفتن اوست. این همان نقطه‌ای است که وحشت جکسون از یک ترفند ژانری به یک مسأله انسانی تبدیل می‌شود. الینور فقط از ارواح نمی‌ترسد. او از بی‌کسی می‌ترسد. از اینکه کسی او را نخواهد می‌ترسد. از اینکه زندگی‌اش هیچ معنایی نداشته باشد می‌ترسد. از اینکه دوباره مجبور شود به همان زندگی قبلی برگردد، می‌ترسد و عمارت هیل دقیقاً همین ترس‌ها را می‌شناسد.

از این منظر، عنوان کتاب معنای دیگری پیدا می‌کند. شاید فقط عمارت تسخیرنشده باشد؛ شاید انسان هم تسخیرشدنی باشد. گذشته، خانواده، تنهایی، میل به تعلق و خاطرات می‌توانند به اندازه هر روحی قدرت داشته باشند. این برداشت همچنین توضیح می‌دهد چرا کتاب پس از بیش از ۶ دهه همچنان خوانده می‌شود. وحشت‌های تکنولوژیک و هیولاهای هر دوره تغییر می‌کنند، اما ترس از تنهایی، نادیده گرفته‌شدن، از دست دادن کنترل و گرفتارشدن در زندگی‌ای که انتخاب نکرده‌ایم، همچنان پابرجاست. شرلی جکسون در «تسخیر عمارت هیل» از این ترس‌ها خانه‌ای ساخته است. خانه‌ای با دیوارهای کج، راهروهای ناآشنا و درهایی که معلوم نیست چه کسی آنها را باز می‌کند. شاید ترسناک‌ترین نکته این باشد که در پایان، دیگر مطمئن نیستیم صاحب خانه چه کسی است: عمارت، الینور را تسخیر کرده یا الینور از ابتدا چیزی درون خودش داشته که فقط منتظر چنین خانه‌ای بوده است؟ پاسخ قطعی وجود ندارد؛ و دقیقاً به همین دلیل، «تسخیر عمارت هیل» همچنان زنده است.

اگر بخواهیم کتاب را فقط بر اساس معیارهای داستان ترسناک کلاسیک بسنجیم، می‌توان به آن ایراد گرفت: ریتم آرام است، اتفاقات بیرونی نسبتاً محدودند و بسیاری از پرسش‌ها، پاسخ قطعی دریافت نمی‌کنند. اما اگر معیار را ادبیات وحشت روان‌شناختی قرار دهیم، بسیاری از همین ویژگی‌ها تبدیل به امتیاز می‌شوند. جکسون نمی‌خواهد خواننده فقط بترسد؛ می‌خواهد خواننده شک کند. به خانه شک کند، به آدم‌ها شک کند، به حافظه خودش شک کند و در نهایت به ذهن خودش.

این همان چیزی است که «تسخیر عمارت هیل» را از یک داستان معمولی درباره خانه‌ای تسخیرشده جدا می‌کند. خانه در اینجا تنها محل وقوع داستان نیست؛ خود خانه بخشی از روان داستان است. دیوارها، اتاق‌ها، راهروها و صداها امتداد ترس‌های شخصیت‌ها هستند. در مرکز همه اینها الینور قرار دارد؛ زنی که می‌خواهد برای نخستین بار جایی را پیدا کند که بتواند آن را خانه خودش بنامد. شاید تراژدی اصلی این باشد که وقتی بالاخره چنین جایی را پیدا می‌کند، دیگر نمی‌تواند بفهمد آیا خانه او را پذیرفته یا بلعیده است. همین ابهام، میراث اصلی شرلی جکسون است. او به ما نشان داد که برای نوشتن یک داستان واقعاً ترسناک، همیشه به هیولا نیاز نداریم. کافی است به انسان اجازه بدهیم برای لحظه‌ای با ترس‌هایی روبه‌رو شود که در زندگی روزمره یاد گرفته آنها را پنهان کند. عمارت هیل از این نظر نظریک ساختمان نیست، یک ذهن است و شاید خواننده، پس از تمام‌کردن کتاب، برای نخستین بار متوجه شود که در آن ذهن هنوز کاملاً بسته نشده است.



«تسخیر عمارت هیل» سال ۱۹۵۹ منتشر شد و از همان ابتدا توجه منتقدان را جلب کرد. ادموند فولر در نقد «نیویورک‌تایمز» شرلی جکسون را یکی از بهترین نویسندگان زمان خود در زمینه داستان‌های رازآلود و تسخیرشده دانست. سال‌ها بعد، استیون کینگ نیز این رمان را در شمار آثار بزرگ ادبیات وحشت قرار داد



روح در قلعه

غزل رضایی ثانی
گروه کتاب

شرلی جکسون پیش از اینکه یک نویسنده جوان و کوشا باشد، مادر چهار فرزند بود که نیمی از وقت خودش را صرف رسیدگی و تربیت فرزندانش می‌کرد. با وجود این، او نویسنده‌ای ماهر در توصیف فضای رعب‌آور داستانی بود و تا به امروز نیز همچنان به عنوان یکی از نویسندگان نام آشنا در ژانر کتاب‌های تخیلی محسوب می‌شود. جکسون پیش از اینکه به ۵۰ سالگی برسد از دنیا می‌رود اما آثار او همچنان توسط مترجمان متعدد ترجمه می‌شود و از سوی انتشاراتی‌های گوناگون به چاپ می‌رسد. قلم جکسون را می‌توان به عنوان نمونه بارزی از توصیف فضایی قلمداد کرد که از زندگی شخصی او دور نبوده است، جکسون در دهکده‌ای دور از شهر زندگی می‌کرد و همیشه از این انتخاب که دور از هیاهو و در محیطی بکر و روستایی زندگی می‌کرد، راضی بود. فضای زندگی او توانست پلی میان داستان‌هایش برای تصویرسازی بهتر بنا کند.

جکسون در داستان‌هایش چنان خانه‌ها، قلعه‌ها و پیرامون آن را به تصویر می‌کشد که مخاطب به سادگی می‌تواند خود را در خانه‌ای که قرار است اتفاق اصلی در آن رخ دهد، تصور کند. او به وضوح از باغ پردرخت، پنجره‌های بلند قلعه، پرده‌های اطلس و میز ناهارخوری بزرگی که می‌توان میهمان زیادی را دور آن جمع کرد، توصیف می‌کند. در پشت همین ظاهرسازی‌های جکسون است که ناگهان قصه اصلی و ناشناخته او آغاز می‌شود.

علاوه بر داستان‌های متعددی که از او در مجلات مختلف به چاپ رسیده، جکسون در زمینه‌های گوناگون از جمله رمان‌نویسی، خاطرات، ادبیات کودکان و مجموعه‌های داستانی دست به قلم بوده است. او کتاب‌ها و داستان‌های مختلفی نگاشته اما معروف‌ترین آنها «لاتاری» و «دختر گمشده» است، کتاب «دختر گمشده» یک روایت واقعی از گم شدن دختری به نام بتسی است. علاوه بر اینها جکسون برداشتی از زندگی شخصی خود و تجربه تربیت فرزندانش را در دو کتاب «در میان وحشیان» و «پرورش شیاطین» آورده است. جکسون وقتی که ۴۸ ساله بود در خواب و به علت ایست قلبی درگذشت و پس از مرگش، همسرش مجموع داستان‌های او را در قالب یک کتاب به نام «همراه من بیا» به چاپ رساند. اما یکی از کتاب‌های معروف او که مخاطبان زیادی را به خود جذب کرد، کتاب «ما همیشه قلعه‌نشینان» است. «ما همیشه قلعه‌نشینان» به قلم شرلی جکسون و ترجمه علیرضا مهدی‌پور از سوی نشر چشمه منتشر شده است. این کتاب آخرین اثر جکسون است، اثر بعدی او نیمه‌تمام ماند اما در نهایت به چاپ رسید.

در ابتدای کتاب «ما همیشه قلعه‌نشینان» شرلی جکسون از آشنایی با همسرش و تعداد فرزندانش می‌گوید. او و همسرش هر دو به ادبیات علاقه داشتند و در یک خانواده مستعد ادبی زندگی می‌کردند. در مقدمه کتاب این‌گونه آورده شده که «ما همیشه قلعه‌نشینان» رمانی است که تقریباً تمامی ویژگی‌ها و مضامین زندگی شرلی جکسون را در خود دارد؛ مانند روستاییان مزاحم، خانه تسخیر شده، شخصیت بدجنس و جانور خور و شخصیت‌های دوگانه که در این رمان در شکل دوخواهر نمایان است.

داستان درباره زندگی دختری نوجوان به نام مری‌کاترین بلک‌وود است. نویسنده با روایت جزئی و دقیق از محل زندگی مری‌کاترین و رابطه او با خانواده بویژه خواهرش که از همه به او نزدیک‌تر است، تلاش می‌کند فضاسازی عمیقی از داستان داشته باشد. مری‌کاترین از همسایه‌هایی می‌گوید که هرکدام به شکلی داستان خاص زندگی خود را دارند؛ از خانواده‌ای که در خانه موروثی مادر مری‌کاترین زندگی می‌کنند تا خانواده راچسترها که به تازگی منزل خود را بازسازی کرده‌اند و ساکنین محله احترام ویژه‌ای برایشان قائل می‌شوند.

تمام خانه‌های دهکده‌ای که مری‌کاترین در آن زندگی می‌کند به‌جز خانه آنها و خانه خانواده راچسترها، به قدری زشت هستند که دهکده را بی‌روح کرده است. تمام دهکده در یک زمان و به یک سبک ساخته شده بود، گویی مردم به زشت بودن دهکده نیاز داشتند و از آن تغذیه می‌کردند. سؤالی که همیشه ذهن مری‌کاترین را درگیر می‌کرد این بود که چه چیزی این دهکده را به این سیاهی و تباهی کشانده است؟ اهالی دهکده با حسودرزی به خانواده مری‌کاترین همیشه با آنها با نیش و کنایه صحبت می‌کردند، حسد از اینکه آنها قلعه‌ای بزرگ با یک جاده اختصاصی برای خود دارند و از خانواده‌های متمول دهکده هستند. در واقع داستان روایت دختری است که در دهکده‌ای با انسان‌هایی که از آنها متنفرند زندگی می‌کنند. اما کاترین تلاش می‌کند با وجود همه این مشکلات با خواهر و عموی پیر خود مهربان باشد و زندگی آرامی داشته باشند. دوخواهر جوان تلاش می‌کنند از عموی پیر خود که بزرگترین بازمانده بلک‌وودهاست به خوبی مراقبت کنند. اما کینه و حسادت اهالی دهکده، نسبت به خانواده بلک‌وود باعث شده بود این دو خواهر بیشترین وقت خود را در قلعه‌ای که دور تا دور آن با حصار پوشانده شده بگذرانند و با اهالی دهکده تعاملی نداشته باشند. مری‌کاترین در این قلعه بزرگ به همراه خواهر بزرگتر کانستنس و عمویش جولیان زندگی می‌کند. عمو جولیان رفته رفته پرده از داستانی برمی‌دارد که در خانه آنها رخ داد، حادثه‌ای که همچنان برای‌شان فراموش نشدنی است. حادثه‌ای که از یک میز شام شروع شد. میز شام پر زرق و برق با کباب بره، ژله نعناع، سیب زمینی بهاری، کیک شاه‌توت، نخود سبز تازه و سالاد که محتویات تازه آن از باغچه خانه چیده شده بود، اما پس از صرف شام اهالی خانه دچار حادثه هولناک و وحشتناکی می‌شوند طوری که پلیس و خبرنگاران برای تهیه گزارش از آن میز شام سر و دست می‌شکستند.

پلیس در نهایت به این نتیجه می‌رسد که وجود ماده‌ای به نام آرسنیک در شکرها و شاه‌توت‌های روی میز شام، باعث شد تعدادی از اعضای این خانواده با خوردن آن بمیرند یا علیل شوند. یکی از آنهایی که علیل شد، عمو جولیان است، از آن شب حادثه فقط مری کاترین، خواهرش و عمو جولیان زنده ماندند.

در آن شب مری‌کاترین در اتاق خواب بوده است اما آنچه داستان را ترسناک‌تر می‌کند، تبرئه خواهر بزرگتر مری‌کاترین از قتل سایر اعضای خانواده است، چون فقط کانستنس است که تمام وعده‌های صبحانه، ناهار و شام را تدارک می‌بیند، اما هیچ کسی نمی‌تواند ثابت کند این اتفاق، کار کانستنس بوده یا شخص دیگری. با وجود این، مری‌کاترین خواهرش را دوست دارد و تلاش می‌کند، خواهر و عمویش را که بازمانده آن شب هولناک هستند را در امنیت نگه دارد. زندگی آنها به آرامی پیش می‌رود تا اینکه پای یکی از پسرعموهای مری‌کاترین و کانستنس به خانه آنها باز می‌شود، پسرعمویی که مری‌کاترین به یقین می‌رسد او یک روح است و برای انتقام به آنجا آمده است.



ماهمیشه قلعه‌نشینان
- نویسنده: شرلی جکسون
- مترجم: علیرضا مهدی‌پور
- انتشارات: چشمه
- تعداد صفحات: ۱۹۸ صفحه